

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

این بحثی که دیروز از مرحوم آقای اصفهانی خواندیم از عبارت آخر ایشان راجع به خیار و تفسیری که ایشان برای حق خیار داشت، فرمودند یحتمل و یحتمل این که مثلا موظف باشد یحتمل که مراد به اصطلاح ترجیح احد الامرین داده بشود. این در ما هم احتمال دادیم مثلا حرف مرحوم آقای نائینی که مثلا درجه ضعیف از ملک باشد.

این را خود ایشان توضیحی ندادند. حالا ما یک توضیحی عرض بکنیم.

اصولا ببینید هدف این بود که حقوقی را که ما الان در فقه از آن تعبیر به یعنی اعتباراتی را که تعبیر به حق می کنیم، اینها را تفسیر بدهیم. یک تفسیر به قول ایشان مناسب، یک تفسیر مناسب با معنای به قول ایشان معقول.

این اصولا چرا این کار می شود، یعنی چرا مثلا فرض کنید خود ایشان مثلا روایت البیعان بالخیار را ایشان چند تا احتمال می دهند. یک احتمال هم که ما اضافه کردیم که ایشان قبول نداشتند درجه ضعیفه از ملک.

این نکته اش چیست؟ چرا این طور مثلا احتمالات متعدد و تفسیرهای متعدد و چه نکته ای دارد، چه راهی دارد برای اینکه آن احتمال را ترجیح بدهیم و چه باز فایده ای هم دارد این بحث؟ عرض کنم خدمتتان که چون این امور یعنی احکام و ملک و حق تمام اینها اعتباری هستند، طبیعت کار در اینجا است که در باب اعتبارات، چون اعتبار تصرف در واقع است، امر واقعی نیست. حالا به هر نحوی که هست، چون یک تصویری هست که اینها اعتباریات نیستند، مثل اعراض هستند. اینها واقع هستند. حالا آن بحث را الان کلا اصلا وارد نمی شویم.

به هر حال این مقدار که اینها اعتباریت دارند، حالا ممکن است یک مقدار بعضی از خصائصشان واقعی باشد. اما اجمالا من حیث المجموع اعتباری هستند.

در امور اعتباری عرض کردیم آن نکته مهم امور اعتباری این است که اینها واقعیت ندارد. چون واقعیت ندارند می شود به انحاء متعدد اعتبار کرد. این نکته را دقت کنید. یعنی مثلا خیار، جعل خیار، البیعان بالخیار، چون واقعیت که ندارد، می شود به انواع مختلف این را به اصطلاح اعتبار کرد. مثلا اعتبارش کرد درجه ضعیف از ملک. اگر مشکل با بقیه مقامات اعتبار نداشته باشد می شود اعتبار کرد. و لذا مرحوم آشین محمد حسین گفت معنای مناسب، این معنای مناسب نظر مبارکشان، درست هم هست مطلب ایشان درست است. ایشان گفت احتمال دارد باز خیار به معنای اینکه مفوض باشد، کونه مفوضا. آن که شارع جعل کرده، البیعان بالخیار، آن که جعل کرده این است، آن که اعتبار کرده این است.

پس آن نکته را خوب دقت بفرمایید چون این یک نحوه تصرف در واقع است، و در عالم اعتبار امر دست شخص است، می تواند اعتبارهای مختلف بکند، آنچه که در اینجا مهم است این اعتبار با بقیه اعتباراتش انسجام داشته باشد، تسانخ داشته باشد، تسانخ قانونی داشته باشد. و لذا ممکن است یک، همین البیعان بالخیار را یکی اعتبار می کند مثلا جعل شیء لمصلحة الشخص؛ این خیار یعنی جعله لمصلحة. یکی اعتبار بکند کونه مفوضا که مرحوم اصفهانی... یکی اعتبار بکند ترجیح احد الامرین؛ یکی اعتبار بکند درجه ضعیف از ملک.

تمام اینها امکان دارد خوب دقت کنید. در باب اعتبارات تمام اینها امکان دارد. در اینها هم نامعقول و مستحیل نگوید. نهایتش می گوید این معنا منسجم با بقیه اعتبارات است. یا به تعبیر ایشان مناسب با بقیه است. یا به تعبیر بنده تسانخ مابین اعتبارات. ما عرض کردیم یکی از مطالب بسیار مهم در فرق اینکه شما نصوص شرعی را بخواهید به روابط عبد و مولا معنا بکنید یا رابطه قانونی. یکی از نقاط مهم در باب رابطه عبد و مولا، یکی از اختلافات مهمش این است؛ در رابطه عبد و مولا تسانخ بین اعتبارات مهم نیست؛ چون عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء. ممکن است صبح مولا یک چیزی را اعتبار بکند، ظهر یک چیز دیگری اعتبار بکند، در عالم اعتبار با هم تسانخ نداشته باشند. ممکن است، هیچ مشکلی ندارد.

ده روز به او گفته آبی که می آوری مثلا آب اسمش چیست مثلا این آب هایی که چیست تصفیه شده،

س: آب معدنی

ج: آب معدنی

ده روز گفته آب معدنی بیار یک روز می گوید آب لوله بیاور می خورم. خب می شود مقام اعتبار است. از بس زیاد شده گاهی ... یا

من قد اخفنی لفرط ۰۵:۵۰

س: این مولا حکمت شارع است دیگر، شارع حکیم است این مولا را هم باید این طوری در نظر بگیریم.

ج: ما الان عرض کردیم بحث شارع حکیم را مطرح نکنید. ما الان...

اما در قوانین، قوانین ولو شارع حکیم نه، همین قوانین بشری، یکی از کارهای بسیار مهم در قوانین بشری، در اصول قانونگذاری،

تساخ اعتبارات است. یعنی یکی از تقاطع مهم در فضای قانونی تساخ. تساخ، سنخیت

س: چرا باید سنخیت باشد؟

ج: چون می گویم اینها تابع ملاکات خاص قانونی هستند. یعنی فرض کنید

س: مولا هم ملاکات دارد دیگر

ج: ملاکات ندارد، نه همین مولا ملاکات ندارد ملاکات شخص خودش است.

س: خب بالاخره یک ملاکی دارد که دارد این را

ج: شخصی است.

می دانم ملاک دارد. نه ببینید در قانون شخص نیست، چون در قانون شخص معینی است.

س: آن شخص را ما کار نداریم، به هر حال یک تساخ بین ملاکات است. یعنی اعتبار با ملاک

ج: ببینید ایشان فرض کنید الان ده روز آب معدنی خورده، امروز میل کرده آب لوله بخورد. مولا ست دیگر خواسته امروز بخورد.

س: همان ملاک نفسانی اش است دیگر. ملاکی است ملاکش نفسانی است

ج: می دانم اما این ملاک روی خود قانون و روی خود مکلف تاثیرگذار نیست. این شخصیت خودش است. یا یک وقتی می گوئیم کشش شخصیت. این پرتوی شخصیت مولا است. این پرتو... اما در باب اعتبارات قانونی اصلا مولا فرض نمی شود. حق ولایت فرض نمی شود. لذا در باب اعتبارات

س: فردی یا گروهی بودن آمر

ج: نه بحث فرد نیست. آنجا هم گروه حالت گروه نیست. اینجا حالت فردی است. امروز می خواهد آب گرم بخورد. تا حالا آب سرد می خورد. دست خودش است. دو ساعت دیگر می خواهد آب سرد بخورد. نمی تواند عبد به او بگوید شما چرا تا حالا گفתי آب معدنی بیاور، امروز گفתי آب لوله بخورم. خب این دفعه هم آب معدنی بخور. این تسانخ را نمی تواند عبد بر مولا فرض بکند.
س: لا یسئل عما یفعل

ج: هان لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون به قول ایشان.

دقت می کنید؟ اما قانون نیست. اصلا این بحث طرح فضای قانونی مال همین بود. فضای قانونی یک فضای معینی دارد، یک حساب معینی دارد. فرض مولا توش نمی شود، فرض مصالح و یک نحوه زندگی، مثلا فرض کنید به یک روستا که مثلا فرض کنید جمعیت کمی هم دارد، صد نفر. بیااید بگوید آقا ما اشتهایمان گرفت بیاییم این روستا زمینش را مثلا خیابانش را اسفالت کنیم اما روستای بزرگ تر نه بودجه نمی گذارد اسفالت هم نمی کند. خب این غیر متناسب است یعنی این متعارف نیست. یعنی بگوید ما میلمان کشید اینجا را اسفالت بکنیم آنجا را نکنیم. این در قانون این میل ما کشید مطرح نمی شود. یک تسانخ... اگر بناست مثلا روستاهای دویست نفر به بالا اسفالت بشود، خب این جور قانون می گذارند. روستاهای پانصد نفر به بالا... این طبیعت قانون این جوری است. یک سنخیتی را یک تسانخی را...

من تسانخ را به جای آن ترابط و به جای مناسب، ایشان فرمود مناسب. نه یک سنخیت

س: این را در شریعت تطبیق می فرمایید

ج: همین بحث همین است.

الان در بعضی از جاها اگر ببینید مثلاً می گویند این روایت شاذ است، خلاف قاعده است، لکن، عده‌ای هم می گویند نه اگر شاذ است، خلاف قاعده است، یرد علما الی اهلها.

فرض کنید مثلاً همین اجتماع امر و نهی اگر بخواهیم بگوییم که هم صلاۀ در اینجا مطلوب است هم مبعوض است. خب این با سنخیت قانونی نمی سازد. اما با سنخیت اراده مولا می سازد.

س: استحاله دارد اصلاً

ج: بله آقا

س: این سنخیت استحاله دارد

ج: کجا؟

س: در اجتماع امر و نهی، صلاۀ در دار غصبی استحاله دارد.

ج: که می گوید؟

س: آنهایی که قائل هستند

ج: خب آنها مختلف هستند. قائلین به اجتماع، آنها که قائلین به امتناع که مختلف هستند. قائلین به اجتماع هم که می گویند اشکال

ندارد. خب قائلین به اجتماع که می گویند اشکال ندارد. استحاله کجا، شما زود استحاله

س: در مقام ۰۹:۴۴

ج: چون آن آقای خوبی است که می گوید در ملاکات جمع نمی شود. خب جوابش این است که چه اشکال دارد در ملاکات هم جمع

بشود.

ایشان می گوید نمی شود از عمل وحدانی دو تا انتزاع بشود. مثل همان وضع الجبهه علی الارض، هم انتزاع صلاة بشود، هم انتزاع غصبی. جوابش هم این است که انتزاع نیست، اعتبار است. ایشان ظاهرا اشتباه ایشان در فرق بین انتزاع و اعتبار است. در آنجا دو تا اعتبار دارد نه دو تا انتزاع. انتزاع واقع را عوض نمی کند. اینها می گویند اعتبار واقع را عوض می کند، لکن در وعاء اعتبار. تا رفت به وعاء اعتبار، می شود قانون. در وعاء قانون عوض می کند. این عمل وحدانی در وعاء قانون هم مأمور به باشد هم منهی عنه باشد. دیگر حالا وارد بحث باز اجتماع امر و نهی ما را نکنید که باز طولانی می شود.

دقت بفرمایید من این نکته را خوب دقت کنید، این که دیروز شما می بینید آشیخ محمد حسین می گوید یحتمل، یحتمل، این سرش را می خواستم خدمت شما عرض بکنم. لم قصه را عرض بکنم.

و نکته دوم خب این یحتمل یحتمل همین جور به یحتمل رد بشویم؟ یحتملا ما گفتیم که ملک ضعیف باشد، درجه ضعیفه ملک باشد. که از مرحوم نائینی.

این نکته دوم این است که این احتمالات را چطور ما ترجیح بدهیم؟ راهش چیست؟ الان متعارف ققها این است؛ راه ترجیح احتمالات رجوع به لسان دلیل است که ما اسمش را گذاشتیم ادبیات قانونی. رجوع بشود به لسان دلیل. مثلا اگر گفت البیعان بالخیار، ما بخواهیم درجه ضعیف ملک بگیریم، یعنی هر دو درجه ضعیف از ملک، خب این خلاف ظاهر نص است. اما البیعان بالخیار ظاهر است در مفوض، کونه مفوضا، احتمال آخری که دادند. انصافش البیعان بالخیار این که به این مفوض است. اختیار دست اوست. هم بایع هم مشتری می توانند فسخ کنند. این البیعان. یعنی آن احتمال سوم، چهارم بود که آخر عبارت مرحوم آشیخ محمد حسین، دیگر امروز نیاوردم عبارت ایشان را. و یحتمل کونه مفوضا. این با ادبیات بیشتر...

و لذا هم ما دائما این نکته را خوب دقت کنید چون این خیلی مهم است. همیشه در امور اعتباری به مقدار ابراز نگاه کنید. به مقدار تعبیر نگاه کنید. احتمالات خوب است، اما اینها احتمال است، اسمش هم مقام ثبوت، آن آخرش بود اگر یادتان باشد. و یحتمل کونه مفوضا، آخر

س: و اعتبار گونه مفوضا

ج: قبلش

س: و يمكن ان يقال بان معنى الاعتبارى المعقول هنا

ج: معنى الاعتبارى المعقول. این المعقول همان نکته‌ای است که من عرض کردم. یعنی با موارد دیگر تناسب داشته باشد، این معنا، این که احتمال می‌گوید چرا؟ چون مقام اعتبار است. در مقام اعتبار احتمال درجه ضعیف ملک، احتمال گونه مفوضا، احتمال مثلاً جعل له ترجیح، احتمال. آن وقت کجا مهم است؟

این نکته را می‌خواهم عرض کنم. این دیروز که خواندیم بعد دیشب یک دفعه فکر کردم که ای کاش دیروز هم این شرح را داده بودیم. اولاً نکته‌اش را ملتفت بشویم، چون اعتبار است، اعتبار تصرف در خارج است. چون تصرف در خارج است، دستان باز است. این انحاء تصرف می‌شود کرد. خب حالا انحاء تصرف، آن و احتمال معنى المعقول المناسب بفرمایید

س: بان المعنى الاعتبارية المعقول هنا بحيث يناسب الاخير جعله مفوضا

ج: ببینید بحيث مناسب، جعله مفوضا. حالا این احتمالات را از کجا می‌خواهم این نکته را عرض کنم. دو تا فایده خیلی مهم دارد، دو نکته خیلی مهم. یکی در فقه استنباطی خیلی مهم است. که در فقه استنباطی شما این معانی را که گفت، کدام یکی را از لسان دلیل انصافاً من فکر می‌کنم اگر دست خود من باشد، چون گفتیم درجه ضعیف ملک، آن هم احتمال است. اما انصافاً البیان بالخیار دقت بکنید، یعنی مفوضا. یعنی بایع و مشتری مفوضا.

این را من خیلی تأکید دارم، این معنى المعقول خوب است، اما اضافه بر او باید استظهار بشود. خوب تأمل بفرمایید. ایشان تحلیل کرد خیار را چند تا معنا داد، خیلی خب. اما بعد از تحلیل باید برگرد به لسان دلیل. ببینیم از این لسان دلیل، از این احتمالات کدام یکی اثبات می‌شود؟

س: ۱۴:۱۷

ج: این یحتمل با معنای مناسب خوب است. درجه ضعیف ملک هم خوب است. اما البیعان بالخیار انصافش با این معنای سوم به نظرم بهتر، سوم است چهارم است چندم است، حالا شماره‌ام یادم رفته است. انصافا با این، می گوید معنای البیعان بالخیار یعنی مفوضا الیه.

س: معنای خیار این است دیگر

ج: معنای خیار همین است.

وقتی گفت البیعان خوب تأمل بکنید، یعنی مفوضا له. اختیارش دست خودش است می تواند امضاء بکند می تواند فسخ بکند. دقت کردید؟

پس بنابراین یک، احتمالاتی را که ما می دهیم در باب یک معنای اعتباری بعد از بیان احتمالات، برگردیم به لسان دلیل، یک احتمال را مناسب با ادبیات قانونی، مناسب با آن ادبیات قانونی اثبات بکنیم. و آثارش هم بار بکنیم. درجه ضعیف از ملک یک چیز است، مثلا بگوییم گونه مفوضا قابل انتقال نیست، این سوالی که دیروز شما فرمودید، اما اگر ملک باشد این قابل انتقال است. اگر مرد به کس دیگری... درجه ضعیف ملک است دیگر.

بگوییم اینها هر کدام یک معانی دارد، لوازمی دارد، این به درد فقه استنباطی می خورد.

دو، در فقه ولایی حالا مثلا نماینده مجلس شدید یا بنا شد که مرجعی بشویم حکم صادر بکنیم، اگر بنا بشود حقوق جدیدی را الان قرار بدهیم، خوب دقت بکنید، چون احتمالات است، خود شما باید این نکته را حساب بکنید که من وقتی می خواهم جعل حق بکنیم این یعنی چه؟ حدود این یعنی چه. الان در آمد دیگر، حقوق شهروندی مثلا. حق طبع، حق پخش، حق نشر، محفوظ. این حق طبع محفوظ چیست؟ قابل انتقال هست؟ این نکته‌ای را که من عرض کردم چون این حقوق در عالم اعتبار همه‌اش امکان دارد، اگر هم بنا شد توی فقه ولایی، خوب دقت بکنید، جعل حق جدید بکنیم مثل حقوق شهروندی، این را اول خود فقیه تصور بکند. این حقی را که دارد جعل می کند درجه ضعیف از ملک است؟ مثلا جعل لصالح الشخص است؟ نحوه خصوصیاتش را در نظر بگیرد که مناسب با آن خصوصیات آثار بار بشود. آیا قابل نقل است یا نیست، آیا قابل اسقاط هست یا نیست، آیا قابل معاوضه به مال هست یا نیست؟

پس ما حتی هم در فقه استنباطی، مثلاً روایت دارد من سبق الی ما لم یسبق الیه احد فهو احق به؛ خب حق سبق که الان در مسجد یک جایی نشست، آیا می تواند به او پول بدهد بلند بشود؟ آیا این حق السبق یک درجه ملک است، این مالک این مکان می شود؟ آیا این حق السبق منشأ تولید یک حقی است که حتی می تواند عنوان غضب درست بکند؟ یک کسی را به زور بلند کرد و جای او نشست. این اجتماع امر و نهی می شود یا نمی شود؟ عنوان غضب بر آن صدق می کند یا نه؟ یا حق عنوان حق غضب درست نمی کند. آثار غضب دقت کردید؟

یکی استظهار شما از روایت است، این خیلی مهم است. یکی اینکه اگر خواستید جعل حقوق جدید بکنید کاملاً اینها تصویر بشود. یعنی کاملاً و دقیقاً آن معنای مناسب را در نظر بگیرید با التزام به آثارش. این هم توضیح بحث دیروز که س: نتیجه این می شود که همین کلام مرحوم آقای اصفهانی برای تعریف حق

ج: هان، لذا ایشان به این نتیجه رسید. ایشان گفت، گفت ما نمی توانیم برای کلمه حق معنای واحدی بگوییم. چون حق التحجیر یکی است، حق الرهانه یکی است، حق الخيار یکی است، حق الماره یکی است. پس بگوییم یک، آن وقت این نتیجه ای که ما گفتیم اگر شما بنا شد حقوق جدیدی را اضافه بکنید، مثل حقوق معنویت، مالکیت معنوی، تمام این نکات را باید توش مراعات بکنید.

حالا هم در استظهار از روایت، نمی دانم روشن شد؟ ما می آییم دو تا احتمال، سه تا احتمال، حق التحجیر را ایشان یک معنا کرد، اینکه حق دارد کسی مزاحمش، حق دارد مانع غیر بشود. ما گفتیم مرحوم آقای نائینی گفت که نه درجه ضعیفه از ملک است. خب این معانی متعدد، دارای آثار متعدد است. دقت می کنید؟

یکی استظهار شما از نص، این خیلی مهم است. یکی هم وقتی شما می خواهید جعل حق بکنید در فقه ولایی می خواهید جعل حق بکنید، آن حق را باید دقیقاً بشناسید. با این تعاریفی که الان کردیم دیگر روشن شد. س: درجه ضعیفه ملک دیگر قابل قبول نیست با این حرفها، در همه جا نیست

ج: نه بینید امکانش هست، می گوید استظهار نمی کنیم. مثلاً درجه ضعیفه ملک در حق الماره اصلاً احتمالش ضعیف است. اما در حق

التحجیر احتمالش است. اما بگوید استظهار نمی کنیم. آن بحث دیگری است. روشن شد؟

من غرضم این بود که وقتی معانی متعدد می شود، به مجرد یحتمل یحتمل اکتفا نکنید.

س: استظهار که دیگر نمی شود به ما دیگران بگوییم شما استظهار

ج: نه شما هم بکنید دیگران هم بکنند

س: آن آقا می گوید من این جوری استظهار کردم

ج: شما هم بگوید اینجور استظهار کردم

س: می خواهیم بگوییم که اصلاً درست نیست درجه ضعیفه در مصادیق مختلف، قابل انطباق نیست

ج: بله خب، خیلی خب، آن که گفتیم جای خودش. حالا در حق التحجیر یعنی می توانیم مانع غیر بشویم. نه، حق التحجیر درجه ضعیفه

است. دو احتمال. برویم از ادله اش نگاه کنیم از حق التحجیر چه در می آید. در حق الماره چه در می آید، در حق التحجیر، در حق

الخیار، کدام معنی از این معانی در می آید.

عرض کنم این راجع به این قسمت.

ما البته یک مقداری از حالا چون بحث خیلی گذشت دیگر حالا ما آخرین مطلب را هم

س: تعریف حق چنین

ج: نگفتیم که هنوز که

س: هنوز که تعریف نکردید

ج: نکردیم نه نگفتیم.

یواش یواش داریم می گوییم که معلوم می شود.

س: بنابر نظر مرحوم اصفهانی پس مشترک لفظی می شود معنی کلمه حق دیگر

ج: بله دیگر این یک لفظ واحدی نیست. نه اصلاً بحث قانونی واحدی ...

ما یک مقدار از اقسام حقوق را از این کتب اهل سنت هم خواندیم. من اولش متعرض کلمات مثل شهید اول که بین حق و حکم فرق گذاشته بود، اسقاط و قابل اسقاط، در فوائد و قواعد و فوائدها از آنجا هم آوردیم. عرض کردیم این یک اصطلاحی بوده که در میان اهل سنت، چون دیدم حالا دیگر تقریباً دیگر می خواهیم بحث را تمام بکنیم، بحث اهل سنت، یک مطلبی را این قرائی در کتاب الفروع دارد. انصافش این احمد بن ادریس معروف به شهاب الدین قرائی، قرافه منطقه ای است، محله ای است نزدیک قبر شافعی در قاهره. ایشان چون در آنجا به دنیا آمده به او قرائی می گویند. و الا سنهاجی هم نوشته، سنهاجی عشیره ای هستند از برابره در شمال آفریقا. عشیره سنهاجی.

علی ای حال ایشان تقریباً می شود گفت که یک چهل سالی وفاتش به نظرم قبل از چهل سالی قبل از مرحوم علامه است. معلوم نیست علامه خیلی متأثر باشد. این مقدمه اش را چون من این کتاب را داشتم سالها دارم، اما کمتر اطلاع دارم که آیا الان اهل سنت رویش خیلی مانور می دهند ام لا. این اطلاع من... این مقدمه اش نوشته که این کتاب طبقات مختلف دارد و مورد عنایت است. حالا من چون همیشه مقدار علم را صحبت می کنم. من خودم الان با اهل سنت که تا حالا صحبت کردم، راجع به این کتاب و انتشار این کتاب صحبت نشده پیش بیايد.

اما با قطع نظر از اینها بسیار کتاب خوبی است. انصافاً این الفروع حدود نمی دانم سه جلد است یا چهار جلد، در یک جلد چاپش کردند. خیلی کتاب خوبی است. مرد ملایی است انصافاً بینی و بین الله و ای کاش شبیه این هم باز در شیعه نوشته می شد.

چون عرض کردم بعضی از کتبی که اهل سنت نوشتند و خب انصافاً هم مثل احیاء العلوم غزالی، مرحوم فیض المحجة البیضاء فی احیاء الاحیاء، این احیاء علومش، این خیلی خوب است. هم قواعد اصولی دارد، البته ایشان این را به عنوان فقهی نوشته، فرق بین چه و چه،

خیلی انصافاً بینی و بین الله

س: ۲۲:۱۵

ج: آن فروغ اللغات است که

س: خب این هم همین طور

ج: نه این قواعد فقهیه است.

س: فرمودید که بیشتر غیر از فقه است.

ج: نه غیر از فقه و اصول هم دارد توش. نه، قواعد فقهیه در مقابل اصول. مثل آقای بجنوردی که مثلا قواعد فقهیه دارند اصول هم دارند.

علی ای حال مثلا حالا فرض کنید من باب مثال

س: قواعد و فوائد شهید اینجور نیست؟

ج: هان من احتمال می دهم شاید، چون شهید خیلی بعد از این است. مثلا فرق بین قاعده الحمل علی اول جزئیات المعنا، این جزئیات یعنی مصادیق. و قاعده الحمل علی اول اجزائه او الکلیه علی جزئیاتها و هو العموم علی الخصوص، غرض انصافا خیلی امر مطلق، مطلق الامر، نمی دانم قاعده فرق بین به اصطلاح مانع و شرط، شرط، اقسام مانع، اقسام شرط، خیلی فوائد، مثلا الفرق بین توالی اجزاء المشروط مع الشرط و توالی السبب مع الاسباب، که اسباب مسببات. علی ای حال انصافا بینی و بین الله... من نسبتا گاهی اوقات با این کتاب مأنوس بودم، اما زیاد نخواندم. گاهی چرا پیش من بوده نگاه می کردم. انصافا کتاب قشنگی است و در حد خودش...

حالا اگر اصل مبحثش را قبول نکردیم ممکن است که انسان مثلا بگوید از نظر ما قبول نیست. این چاپی که هم من دارم یکی دیگر از علمایشان که نمی دانم ابن الشاء نوشته، ایشان حاشیه زده، با حاشیه آن چاپ کردند. این چاپی که دست من هست، با یک حاشیه ای است.

س: مذهبش چیست نویسنده؟

ج: ایشان مالکی است. غالباً شمال آفریقا مالکی هستند. خود مصر خیلی شافعی دارد. اما غالباً شمال آفریقا مثل مصر و اینها مالکی هستند.

علی ای حال انصافاً کتاب خوبی است. حالا می‌گویم می‌شود در بعضی چیزهایش، مثلاً قائل بشویم که این اصلاً فرقی ندارد و ایشان مثلاً بیخود نوشته است. می‌شود اینها را قائل شد، اما انصافاً کار سنگین خوبی انجام داده است. خیلی کار خوبی است. و به مراتب از این کتاب اشباه و نظائر سیوطی علمی‌تر است. سیوطی خیلی علمی نیست، بیشتر جمع می‌کند، جمع و جور می‌کند. اما این مرد، مرد با سواد است، مرد مطلع است انصافاً، و کتاب خوبی در آورده حقا یقال. اما نه اینکه حالا ما قبول داریم. گاهی اوقات من تعریف می‌کنم به معنای قبول است. یعنی انصافاً ذهن را باز می‌کند. حالا قبول بکنیم یا نکنیم.

س: قواعد شهید به این مرتبط بوده یعنی؟

ج: نمی‌دانم. بعضی عباراتش به آن می‌خورد. من بیشتر برای آن جهت آوردم امروز. آیا شهید از ایشان گرفته؟ چون یاد نمی‌آید در کتاب ایشان اسم قرافی را برده باشد. البته قواعد شهید را همه‌اش را هم نخواندم، یک مقدارش و همچنین شهید ثانی. یاد نمی‌آید اسم کتاب را برده باشند.

علی ای حال به لحاظ علمی و تحقیق خیلی از کتاب اشباه و نظائر سیوطی و غیر سیوطی به مراتب بهتر است. خوب زحمت کشیده است.

ایشان همین قاعده را شهید هم دارد به عنوان حق الله و حق العباد. حق الادمیین به اصطلاح. ایشان هم به همین عنوان آورده. در این چاپی که دست من هست، در جلد یک، صفحه ۱۶۱ حالا چون فرق ۲۲ است، در فرق ۲۲ بین قاعده حقوق الله و قاعده حقوق الادمیین، حالا قاعده اسمش را گذاشتند معلوم نیست.

.....
بعد ایشان باز هم برای بعضی از این که آشنا بشوید با این متونی که، چون می دانید متون باز آفریقا و شمال آفریقا با این متونی که بغداد و اینجاها نوشتند، از نظر ادب عربی هم فرق می کند. باز کل این متون با متونی که اندلسی ها نوشتند، مثل ابن حزم و فتوحات و... فتوحات هم متون اندلسی است. کلا اینها باز با همدیگر فرق می کنند. کتاب ابن خلدون و دیگران.

فحق الله تعالی امره و نهیه؛ روشن شد؟ و حق العبد مصلحه؛ ایشان اینجور تفسیر می کند. من هدفم بیشتر حالا غیر از اینکه می خواهم، چون مقیدم عبارت را بخوانم. ایشان تعبیرش این است که حق العبد مصلحه. حالا ملک ضعیف و اینها دیگر، آنچه که برای مصلحت انسان.

آیا من چون چنددفعه عرض کردم که به احتمال قوی غربی ها در این جور به اصطلاح مطالب حقوقی شان، از دنیای اسلام متأثر هستند. چند دفعه عرض کردم. دقت کردید؟ احتمال دارد حرفی را که سنهوری نقل می کند الحق ما جعل لصالح الشخص. آن تعریف این بود دیگر، تعریفی که از غربی ها آورده بود، الحق ما جعل لصالح الشخص. تأمل بکنید. از این تعبیر گرفته باشند. از این تعبیر اسلامی. و حق العبد

س: تعریف به نتیجه است، جنس و فسخ که نیست، یعنی تعریف

ج: حالا اعتباری است دیگر. اما تعریف موجز خوبی است. حق العبد مصلحه. یعنی ایشان گفت ما نمی توانیم حق را در یک جا جمع کنیم، این جمع کرد، حق التاجر و الرهانه و خيار و حق الماره و همه مصالح الشخص.

س: آن وقت هر مصلحتی حق است؟

ج: هان، مصلحت، یعنی مصالحی که بر این قرار داده شده است.

و حق العبد مصلحه، و التكاليف على ثلاثة اقسام، حق الله تعالی فقط کالایمان و تحریم الکفر، و حق العبد فقط کالدیون و اتمان، و قسم اختلف فيه، هل يغلب فيه حق الله او حق العبد، كحد القذف. و معنی بحق العبد المحض، حالا، این معنا در کتاب شهید اول هم آمده، آیا البته من فکرم این است که از قرن های ششم و پنجم و ششم، این تفسیر در میان دنیای اسلام بوده است. حق آن است که یسقط

بالاسقاط. و این عبارت در شهید اول هم آمده است. احتمال اینکه شهید اول متأثر به این تفکر باشد هست. نمی خواهم بگویم به این کتاب. به این تفکر. ایشان می گوید و معنی بحق العبد المحض.

البته از نظر ادبی خوب دقت کنید، چون دیدم بعضی ها بد ترجمه می کنند. این حق العبد المحض را به فارسی بخواهیم ترجمه کنیم این طور باید بگوییم: حق محض عبد. المحض صفت مضاف است نه مضاف الیه. حق العبد المحض، این محض صفت عبد است. مثل اینکه می گویند مثلاً جمع مذكر سالم. این جمع مذكر سالم صحیح جمع سالم مذكر، جمع سالم، چون جمع یا مكثر است یا سالم. حالا در فارسی ترجمه شده جمع مذكر سالم. این غلط است. در عربی هست جمع المذكر السالم. السالم صفت جمع است نه صفت مذكر. این بحث نیست که مذكرش سالم باشد یا سالم نباشد، بحث سر این است که آن جمعش سالم باشد یا جمعش سالم نباشد. بحث سر سالم است. لذا این ترجمه هایی که شده جمع مذكر سالم این غلط است. صحیحش جمع سالم مذكر که صفت... این نکته را عرض بکنم.

و معنی بحق العبد المحض انه لو اسقطه لسقط؛ لذا دیدید که مرحوم نائینی هم اشکال کرد مرحوم سید یزدی، که شما می گوید بعضی از حقوق ساقط نمی شود، اسقاط بر نمی دارد. ایشان می گوید خلاف قاعده است. اصلاً حق معنایش این است که قابل اسقاط است. این معنایش این است، این سابقه هایش روشن شد، این سال هفتم قرن هفتم ایشان، ششصد و هشتاد و خرده ای، چهل سال قبل از علامه وفاتش است.

این معلوم شد که اصلاً این جا افتاده بوده است. حق آن چیزی است که قابل اسقاط است.

و الا فما من حق للعبد الا فيه حق لله تعالى، یعنی می گوید بالاخره حق را که عبد دارد باز هم حق الله توش هست. یعنی وقتی آمد خیار را اعمال کرد، خدا هم آن را امضاء کرده، مرادش باید این باشد.

پس دقت بکنید سیر تاریخی قضایا را نمی دانم روشن شد؟ یک، این که چطور در این قرنهای میانه، این کلمه آمد؟ بعد هم این توضیحی که ایشان آمد، این بعد ادامه پیدا کرد تا رسید به مثل آقای خویی که حق و حکم هیچ فرقی نمی کنند. بعضی از اعتبارات قابل اسقاط هستند بعضی نیستند.

و الا فما من حق للعبد الا و فيه حق لله تعالى؛ یعنی گیر کرده که اگر بخواهد حق الله در مقابل حق العبد بگیرد.

و هو امره بايصال ذلك الحق الى مستحقه فيوجد حق الله تعالى فيوجد حق الله تعالى دون حق العبد و لا يوجد حق العبد الا و فيه حق لله تعالى و انما يعرف ذلك بصحة الاسقاط؛ خیلی عجیب است. این مطلب را ایشان در سال مثلاً ۶۷۰ - ۸۰ گفته است، در سال هزار و سیصد و مثلاً پنجاه هم مرحوم نائینی فرموده است. رد می کند بر سید یزدی، ایشان می گوید معیار حق قابلیت اسقاط است. چطور می گویی بعضی حقوق داریم که اسقاط، این پس حق نیست، اگر قابل اسقاط نبود...

و انما يعرف ذلك بصحة، این اصلاً معرفش است. اصلاً حق یعنی ما یصح اسقاطه.

فكل ما للعبد اسقاطه فهو الذي نعني به حق العبد و كل ما ليس له اسقاطه فهو الذي نعني بانه حق الله تعالى. فرق بین حق و... روشن شد؟ می خواهم بگویم این مطلبی که این ارتکازی بوده که در میان اهل سنت بوده، یواش یواش همین جور پخش شده تا به علمای ما هم رسیده و به اینجا.

س: حقی که اسقاط نمی شود آن وقت می شود حکم؟

ج: بله

ایشان می گوید وقد يوجد حق الله تعالى و هو ما ليس للعبد اسقاطه و يكون معه حق العبد كتحريمه تعالى لعقود الربا؛ این تفسیری است که ایشان می دهد که حق عبد هم هست. اما چون خدا حکم دارد، آنجا قابل نافذ نیست. این را ما جور دیگر معنا کردیم. ایشان اینجور معنا می کند. يوجد حق الله و هو ما ليس للعبد اسقاطه و يكون معه حق العبد؛ این حق در اینجا به معنای لغوی است. اشتباه کرده، قانونی نیست.

كتحريمه تعالى لعقود الربا؛ ایشان می گوید حق دارد بنده عبد به اصطلاح ایجاد عقد، لكن شارع او را منع کرده.

و الجهالات فان الله تعالى انما حرمها ۳۳:۰۸ لمال... حالا چرا این شبهه برایش پیش آمد، این شبهه؟ چون گفت حق یعنی مصالح. اگر حق مصالح شد، گاهی مصالح انسان اقتضا می کند معامله ربوی انجام بدهد، معامله مجهول انجام بدهد. با اینکه مصلحت او هست، خدا نمی گذارد او انجام بدهد.

و انما حرم الله تعالى ۳۳:۳۱ لمال العبد عليه و سونا له عن الضيا بعقود الغرر و الجهل، فلا يحصل المعقود عليه او يحصل به اصطلاح دنیا و نذرا حقیرا، یا مثلا فرض کنید یک چیز مجهول فروخت، ممکن است که دنیا در اینجا یعنی پست، یک چیز پستی گیرش بیاید، چون مجهول است. فیضیع الماء، فحجر الرب تعالى برحمته علی عبده فی تضييع ماله؛ ظاهر مراد ایشان این است، درست است حق به معنای مصالح است، و درست است که خدا اجازه داده به انسان که عقد رضائی انجام بدهد، الا ان تكون تجارة عن تراض، درست است این مطلب درست است، اما این در جایی است که خداوند جلوی او را نگرفته باشد. روی یک مصلحت بالاتری جلوی او را بسته باشد. و لذا عرض کردم سابقا هم به یک مناسبتی مرحوم آقای یکی از علمای مال قرن به اصطلاح دهم، ایشان معتقد است که اگر عقد رضائی بود و تراضی پیدا شد ولو مجهول شد اشکال ندارد. تمسک به تجارة عن تراض. ایشان می گوید نه.

فحجر رب تعالى برحمته علی عبده فی تضييع ماله الذی عونه علی امر دنیا و آخرته، ولو رضی العبد باسقاط حده فی ذلک، عبد می گوید من مصلحت، من راضی هستم به همین بیع مجهول راضی هستم.

لم يؤثر رضا، رضای او دیگر اثر ندارد. ما اصطلاحا این را به جای حق چیز دیگری عرض کردیم. عرض کردیم قراردادها و اعتبارات، اعتباراتی را که شخص می کند، می تواند اعتبار بکند، دستش باز است، مگر اینکه با قانون مخالف باشد. ما این جوری معنا کردیم. ایشان اینجوری معنا کرده است. روشن شد؟

س: حق را قانونی بگیریم ۳۵:۳۰

ج: نه ایشان می گوید ربا مثلا حق عبد در ربا، حق نیست. قراردادی است شارع این را امضا نکرده است. تعبیر حق به نظرم قبول نداریم.

بعد ایشان می گوید: و كذلك حبر رب تعالى على العبد في القاء ماله في البحر و تضييعه ولو رضى العبد بذلك لم يعتبر؛ می گوید نه من راضی هستم، پولم در دریا ریخته، خب راضی باشد، حق ندارد. این حکم است. این حق نیست.

و كذلك تحريمه تعالى المسكرات، آن هم حکم است. سونا لمصلحة العقل العبد عليه؛ قشنگ آورده، تعبیرش قشنگ است.

تحريمه تعالى المسكرات سونا لمصلحة عقل العبد، ولو عبد می گوید من می خواهم گیج باشم، چند لحظه بی خیال باشم. حتی اگر هم بخواهد

س: تعریف خودش که مصلحت تعریف کرد حق الله را این حکم را نمی شود ۳۶:۲۴

ج: نه بله؟

س: طبق مبنای خودمان آن بنده خدا تعریف کرد حق الله یعنی احکام

ج: انصافا تحریم مسکر که حق الله است، حق العبد نیست.

و كذلك حرم سرقة لمن سونا لماله، حرم الزنا سونا لنسبه، حرم القذف سونا لارضه، حرم القتل و الجراح سونا لمحجته و اعضائه، محجه به معنی نفس است، روحش، و اعضائه و منافعها، این را پشت سر هم قشنگ آورده، انصافا با اینکه کتاب قواعد فقهیه است، لطیف آورده است. گفتیم بخوانیم حالا برای اینکه واقعا حضرت فرمودند الحکمة ضالة المومن این ما وجدها اخذها؛ انصافا خوب آورده، قشنگ، قافیه اش را هم یعنی مراعات کرده ترتیبش را.

ولو رضى العبد باسقاط حقه من ذلك لم يعتبر؛ من فکر نمی کنم اینها حق باشد، حق العباد باشد. اینجا به نظرم کم لطفی فرمودند ایشان.

و اما مسئله، و لم ينفذ اسقاطه، در باب قتل چرا، ينفذ اسقاطه. قصاص حق است. قصاص حکم نیست.

فهذه و كلها البته این در حاشیه ایشان اینجا اشکال کرده، حاشیه این اشکال مال من هم نیست. ایشان می گوید اما في القتل و الجراح فرضاه معتبر و اسقاطه نافذ، این اشکال مولف درست است، این اشکال حاشیه درست است.

س: منظور از قتل، قتل نفسش است نه قصاص

ج: شاید هم مراد قتل نفس باشد، اگر قتل نفس باشد اشکال، راست است احتمالش وارد است.

مما هو مشتمل علی مصالح العباد حق الله تعالی، همین که کلمه مصالح آمده ایشان منشأ شبهه شده است. لکن انصافاً اینها حق نیستند و حکم هستند.

لأنها لا تسقط بالاسقاط و هی مشتملة علی حقوق العباد لما فیها من مصالحهم و درع مفاسدهم و اکثر الشریعة من هذا النوع؛ این به نظرم اینها هم گیر کردند که کجا حق بگذاریم و کجا حکم بگذاریم.

کالرضا بولاية الفسقه، ولو قبول هم بکند که یک فاسق والی بشود قبول نمی شود.

و شهادة الارذال، بگوید این آدم ولو دروغگو و پست است، هر چه هم بگوید من قبول می کنم.

و نحوها، فتأمل ذلک مما ذکرته لک من النظائر تجده فحجر رب تعالی علی العبد فیها لطفاً به و رحمة له. این راجع به این مطلب.

یک مطلب دیگری هم ایشان به عنوان تنبیه آورده دیگر من فردا کتاب چون نمی خواهم بیاورم. یک روایتی است در کتب اهل سنت صحیح هم هست. روایت این است که حق الله تعالی علی العباد ان یعبدوه و لا یشرک به شیئاً، ایشان می گوید این قبولش مشکل است؛ چون حق الله اوامرش است نه ان یعبدوه.

لذا می گوید حدیث را باید تعبیر بکنیم و علما گفتند که این حدیث ظاهرش مشکل دارد.

این محشی اینجا لطیف است. این محشی در اینجا می گوید و من اعجب الامور قوله فظاهر معارض لما حرره العلما من حق الله تعالی.

ایشان می گوید این طور گفته، می گوید ما از ایشان تعجب می کنیم، مگر علما می توانند خلاف حدیث تعریف بکنند. کیف یحرر العلما خلاف قول الصادق المصدق، خلاف حذف شده، آخر یعنی چه که علما آمدند خلاف حدیث صحبت بکنند.

و یا لیت شعری من هولاء العلماء، این کی هستند که خلاف حدیث صحبت می کنند.

ایشان بعد می گوید حق، البته این حق الله علی العباد احتمالاً اینجا اصلاً حق تکوینی باشد. حالا دیگر وارد آن بحث نشویم.

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله) جلسه : ۱۰۶
موضوع: بیع، اشکال مرحوم شیخ به تعریفات
صفحه ۲۰

.....
آن بحثها دیگر شرک ان لا یشرکه امر تکوینی باشد آن هم نباشد.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين